

تاریخ جمهوری وایمار

آرتور روزنبرگ
فاروق خرابی



طرح نو

انتشارات طرح نو

خیابان خرمشهر (آبادانا) - خیابان نوبخت

کوچه دوازدهم - شماره ۱۰ تلفن: ۸۸۷۶۵۶۳۲

فروشگاه: خیابان خرمشهر (آبادانا) - خیابان نوبخت

شماره ۳۶ تلفن: ۸۸۵۰۰۱۸۳

صندوق پستی: ۷۷۱۳-۱۵۸۷۵

tarh_e_no@yahoo.com

تاریخ جمهوری وایمار • نویسنده: آرتور روزنبرگ • مترجم: دکتر فاروق خرابی

طراح جلد: پرویز بیانی • حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید

سیدکاظمی) • چاپ و صحافی: سازمان چاپ و رنگارنگ • نوبت چاپ: چاپ اول،

۱۳۸۵ • شمارگان: ۱۵۰۰ جلد • قیمت: ۴۲۰۰ تومان • همه حقوق محفوظ است

ISBN: 964-489-046-9

شابک: ۹۶۴-۴۸۹-۰۴۶-۹

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Geschichte der Weimarer Republik

Arthur Rosenberg

Europäische Verlagsanstalt,

Frankfurt am Main, 1961.

Rosenberg, Arthur

روزنبرگ، آرتور، ۱۸۸۹-۱۹۴۳ م

تاریخ جمهوری وایمار / نویسنده آرتور روزنبرگ؛ مترجم فاروق خرابی. -

تهران: طرح نو، ۱۳۸۵.

۳۴۴ ص.

ISBN: 9644890469

Geschichte der Weimarer Republik.

عنوان به آلمانی

کتابنامه: ص. ۳۱۰-۳۳۰.

نمایه.

۱. آلمان - تاریخ - ۱۹۱۸-۱۹۳۳ م. ۲. حرب‌های سیاسی - آلمان. الف.

خرابی، فاروق، ۱۳۲۵ - مترجم. ب. عنوان.

۹۴۳ / ۰۸۵

ت ۲ ر ۲۳۷ / DP

۱۳۸۴

۸۴-۲۶۰۸۶ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست

۹	پیشگفتار	□
۲۰	وقایع‌نگاری تاریخی	□
۲۵	بخش اول پیامدهای نهم نوامبر	
۵۵	بخش دوم دولت کارگزاران خلق	
۸۶	بخش سوم اسپارتاکوس و نوسکه	
۱۱۷	بخش چهارم مجلس ملی در وایمار	
۱۴۰	بخش پنجم کودتای کاپ	
۱۵۶	بخش ششم عصر دموکراسی کاتولیکی ۱۹۲۰-۱۹۲۲	
۱۹۱	بخش هفتم اشغال ناحیه روهر و تورم سال ۱۹۲۳	
۲۳۴	بخش هشتم دوره تثبیت و اشتراک‌گرایی ۱۹۲۴-۱۹۲۸	
۲۷۸	بخش نهم پایان کار ۱۹۲۸-۱۹۳۰	
۳۱۱	منابع	□
۳۳۳	نمایه	□

پیشگفتار

تاریخ نشان می‌دهد که آلمان کشوری متحد و یکپارچه نبود. در نیمه قرن نوزدهم، از چند مملکت پادشاهی — بزرگ‌ترین آنها پروس — و تعدادی شهرهای تجاری تشکیل شده بود.

پس از انقلاب کبیر فرانسه و جنگهای ناپلئون و انتشار اندیشه‌های این انقلاب و تحولاتی که در عرصه اقتصاد روی داد، زمینه برای پیدایش و اشاعه اندیشه‌های ناسیونالیستی و وحدت آلمان فراهم شد.

انقلاب سال ۱۸۴۸ که از جمله اهداف اولیه آن، در کشورهای آلمانی، دستیابی به وحدت آلمان بود، با شکست مواجه شد. سرانجام با قدرت گرفتن دولت پروس و به دنبال شکست فرانسه و اسارت ناپلئون سوم به دست پروسها، بیسمارک در سال ۱۸۷۱ امپراتوری آلمان را در ورسای اعلام کرد. بدین ترتیب وحدت آلمان نه به وسیله نمایندگان مردم، بلکه با قدرت حکومت نظامی پروس تحقق یافت. اینک آلمان از لحاظ قانونی اتحادیه‌ای از دولتهایی بود که در رأس آن پادشاه پروس مقام امپراتوری داشت.

دوران امپراتوری آلمان از سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ به طول انجامید. در این دوره، آلمان دارای مجلس قانونگذاری بود و اداره امور کشور را صدراعظم بر عهده داشت، لیکن صدراعظم در مقابل مجلس مسئول نبود. نصب و عزل صدراعظم بر عهده امپراتور بود. بسیاری از امور، از جمله امور نظامی، از حدود اختیارات مجلس خارج بود.

آرتور روزنبرگ در تاریخ پیدایش جمهوری آلمان خاطرنشان می‌سازد که شکست انقلاب ۱۸۴۸ ثابت کرد خاندانهای سلطنتی، دستگاه اداری و نظامی و کلیسا بسی قدرتمندتر از بورژوازی آلمان بودند و این طبقه در موقعیتی نبود که

بتواند بر قدرتهای کهن غلبه کند. طبقه کارگر آلمان هم، که در این زمان به عرصه حیات اجتماعی پا گذاشته بود، در صحنه پدیدار شد و حاضر بود به همراهی بورژوازی علیه قدرتهای حاکم فئودالی مبارزه کند، لیکن کارگران اهدافی را تعقیب می کردند که با مقاصد لیبرالهای آلمان تفاوتی آشکار داشت. در چنین اوضاع و احوالی بود که بیسمارک موفق شد نوعی مصالحه میان قدرتهای کهن و بورژوازی نوپا ایجاد و وحدت آلمان را عملی کند. امپراتوری جدید در عین حال تکیه گاه محکمی در برابر تحولات انقلابی به شمار می رفت.

در دوران امپراتوری امر صنعتی شدن آلمان تحقق یافت و طی چند دهه این کشور به قدرت اقتصادی و نظامی درجه اول تبدیل شد. طبقه کارگر آلمان هم، علیرغم محدودیتهای موجود، با تکیه بر مبارزات مستمر خود توانست سندیکاهای آزاد و حزب سوسیال دموکرات آلمان را پدید آورد.

حمایت فعال و مستمر سوسیال دموکراتها در چارچوب حزب و سندیکا از حقوق و مطالبات روزمره کارگران و سایر زحمتکشان و در نتیجه بهبودی وضعیت اقتصادی و شرایط کاری و منزلت اجتماعی این قشرها، پایگاه وسیعی در میان دریافت کنندگان دستمزد و حقوق برای حزب سوسیال دموکرات به وجود آورده بود.

در آستانه جنگ جهانی اول این حزب به بزرگترین حزب کارگری اروپا تبدیل شد و فراکسیون آن قریب یک سوم کرسیهای رایزنتاگ (مجلس آلمان) را در اختیار داشت. سوسیال دموکراتها در مجلسهای ایالتی و شوراهای شهرها نیز عضویت داشتند و دارای روزنامه ها و مجلات سراسری و محلی بودند و در حیات سیاسی و اجتماعی آلمان نقش فعالی ایفا می کردند.

حزب سوسیال دموکرات همانند سایر احزاب سوسیالیست و کارگری در بین الملل سوسیالیستی (انترناسیونال دوم) عضویت داشت و در واقع چشم و چراغ آن به شمار می رفت.

از اواخر قرن نوزدهم میلادی، امپراتوری آلمان به مثابه کشوری صنعتی رقیب خطرناکی برای دولتهای اروپایی، به ویژه بریتانیا، محسوب می شد و در اندیشه گسترش نفوذ خود و دستیابی به بازارهای فروش و مستعمرات بود. خطر تهدید آلمان عملاً دولتهای بریتانیا، فرانسه و روسیه را به یکدیگر نزدیک کرد، به گونه ای که

در همان دههٔ اول قرن بیستم به پیدایش دو بلوک قدرتمند و رقیب در اروپا منجر شد. به همین دلیل اروپا به انبار اسلحه تبدیل شد و سرانجام در سال ۱۹۱۴ جنگ جهانی - یعنی مهیب‌ترین جنگ تاریخ بشر - به وقوع پیوست.

در مقابل بریتانیا، فرانسه و روسیه و برخی دیگر از متحدان آنها، دولتهای متخاصم آلمان، اتریش و ترکیه قرار داشتند. امپراتوری اتریش ملل و اقوام گوناگونی چون چکها و اسلواکها، مجارها و سایران را، که علاقهٔ چندانی به حفظ و بقای امپراتوری نداشتند، تحت انقیاد خود داشت. دولت ترکیه، یعنی امپراتوری عثمانی هم که از این نظر وضعیتی مشابه داشت، کشوری به غایت عقب‌مانده بود که به هیچ‌رو تاب و توان مقابلهٔ نظامی با دولتهای متفق متخاصم را نداشت. نتیجتاً در صورت بروز جنگ، بار عظیم آن بر دوش آلمان بود. امپراتوری آلمان ناچار بود برای رویارویی با دشمنان نیرومند، تمامی امکانات و ظرفیتهای انسانی و مادی و فنی خود را کاملاً بسیج کند.

احزاب کارگری اروپا که خطر وقوع جنگ میان بلوکهای متخاصم را احساس می‌کردند، در کنگره‌های متعدد بین‌الملل سوسیالیستی دربارهٔ این مسئله به بحث و اظهار نظر پرداختند و قطعنامه‌هایی در مخالفت با جنگ تصویب کردند و غالباً معتقد بودند که در صورت بروز جنگ توسط دولتها، که نمایندگان سرمایه‌داران خوانده می‌شدند، کارگران باید با برگزاری اعتصابات عمومی و نیز با استفاده از شیوه‌های دیگر به مقابله با آن برخیزند.

با این حال پس از آغاز جنگ بین‌الملل اول، وعده‌ها و قرارهای پیشین به دست فراموشی سپرده شد و احزاب کارگری و سوسیالیستی (به جز مواردی استثنایی) هر یک جانب دولت متبوع خود را گرفتند و کارگران را به دفاع از وطن فراخواندند. لنین، پیشوای بلشویکهای روسیه، سران و رهبران این احزاب را به خیانت نسبت به بین‌الملل سوسیالیستی و آرمانهای آن و طبقه کارگر متهم کرد. در هر حال قضاوت در این مورد از حوصلهٔ این مقدمه خارج است.

فراکسیون حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز در مجلس به اتفاق به اعتبارات جنگی رأی مثبت داد و عملاً سیاست «ترک منازعات طبقاتی در دورهٔ جنگ» را در پیش گرفت.

در حزب سوسیال دموکرات از پیش سه گروه یا جناح وجود داشت. جناح چپ

حزب که گروه کوچکی به شمار می‌رفت و رهبری فکری آن را روزا لوکزامبورگ^۱ و کارل لیبکنشت^۲ بر عهده داشتند، جناح رفرمیست حزب که خواهان تجدیدنظر در شعارهای انقلابی حزب سوسیال دموکرات و انطباق آن با واقعیات موجود بود و جناح مرکزی که عملاً رهبری حزب سوسیال دموکرات را بر عهده داشت.

با ادامه جنگ و آشکارتر شدن اهداف واقعی هیأت حاکم آلمان، بسیاری از سوسیال دموکراتها نیز همانند گروههای دیگر مردم، دیگر جنگ را نه جنگی تدافعی، بلکه تجاوزکارانه تلقی کردند و خواستار پایان آن بودند. نارضایتی از ادامه سیاست ترک منازعه طبقاتی رهبری حزب سوسیال دموکرات افزایش یافت و شمار قابل توجهی از برجستگان و فعالان و نیز اعضای عادی حزب، مخالفت خود را با سیاست رسمی حزب علنی کردند و سرانجام در آوریل سال ۱۹۱۷ کار به انشعاب در حزب سوسیال دموکرات انجامید.

اینک مخالفان حزبی تشکیلات جدید خود را حزب سوسیال دموکرات مستقل نامیدند. هوگو هازه^۳، رهبر پیشین فراکسیون پارلمانی حزب سوسیال دموکرات؛ کارل کائوتسکی^۴، نظریه پرداز شهیر مارکسیست؛ ادوارد برنشتاین^۵، رهبر فکری رفرمیستها؛ رودلف هیلفردینگ^۶، اقتصاددان برجسته حزب، و بسیاری دیگر از سران قدیمی حزب سوسیال دموکرات در حزب جدید عضویت داشتند. در این زمان اعضای جناح چپ تندرو حزب سوسیال دموکرات که اتحادیه اسپار تاکوس^۷ را تشکیل داده بودند، با حفظ تشکیلات خود در حزب سوسیال دموکرات مستقل فعالیت داشتند. رهبران آنها روزا لوکزامبورگ، کارل لیبکنشت، ویلهلم پیک^۸ و کلارا ستکین^۹ بودند.

حزب سوسیال دموکرات پس از جدا شدن مخالفان حزبی به همان سیاست پیشین خود ادامه داد و به همان نام قبلی و نیز به نامهای حزب سوسیال دموکرات اکثریت یا سوسیالیستهای اکثریت خوانده می‌شد. رهبران این حزب عبارت بودند از فریدریش ابرت^{۱۰}، فیلیپ شایدمان^{۱۱}، گوستاو باوئر^{۱۲} و...

1. Rosa Luxemburg

2. Karl Liebknecht

3. Hugo Haase

4. Karl Kautsky

5. Eduard Bernstein

6. Rudolf Hilferding

7. Spartakusbund

8. Wilhelm Pick

9. Clara Zetkin

10. Friedrich Ebert

11. Philipp Scheidemann

12. Gustav Bauer

طی دوران جنگ، برخلاف مجالس قانونگذاری انگلستان و فرانسه که به فعالیت عادی خود اشتغال داشتند، رایشزتاگ آلمان عملاً به حالت نیمه تعطیل درآمد و فقط برای تصویب اعتبارات دولتی، به ویژه اعتبارات جنگی، جلسه تشکیل می‌داد.

مع‌هذا سوسیال دموکراتها، حزب کاتولیکی مرکز و ترقی‌خواهان که اکثریت کرسیهای مجلس را در اختیار داشتند، در ژوئیه ۱۹۱۶، قطعنامه‌ای در هواداری از صلح به تصویب رسانیدند. این احزاب همچنین خواهان دموکراتیزه کردن کشور آلمان بودند.

پس از ورود ایالات متحده آمریکا به جنگ، به هواداری از دولتهای متفق در سال ۱۹۱۷، شانس پیروزی آلمان و متحدان آن به شدت کاهش یافته بود. در سپتامبر ۱۹۱۸ ژنرال لودندورف، فرمانده ارتش که از سال ۱۹۱۶ عملاً به صورت دیکتاتور آلمان درآمده بود، دریافت که آلمان جنگ را باخته است. در واقع ارتش آلمان، که هنوز در سرزمینهای دولتهای متخاصم مستقر بود، می‌توانست چند ماهی به نبرد ادامه دهد، لیکن دیگر قادر نبود از ورود نیروهای بیگانه به سرزمین آلمان جلوگیری کند. از سوی دیگر چون سران دولتهای متفق به هیچ‌وجه حاضر نبودند درباره آتش‌بس با ویلهلم دوم و سران دولت آلمان مذاکره کنند، لودندورف خواستار تشکیل دولتی پارلمانی شد تا بتواند مذاکرات آتش‌بس را با متفقین به سامان برساند.

بدین ترتیب صدر اعظم هرتلینگ^۱ از مقام خود استعفا کرد و پرنس ماکس فون بادن، که به عنوان سیاستمداری لیبرال مورد اعتماد رایشزتاگ بود، به مقام صدارت اعظمی دست یافت. رایشزتاگ با تغییر موادی از قانون اساسی عهد بیسمارک، صدر اعظم و وزرا را در مقابل مجلس مسئول اعلام کرد و حق اعلان جنگ و صلح را از امپراتور سلب نمود و در اختیار مجلس گذاشت. به علاوه حق نصب و عزل فرماندهان نظامی نیز، که تا این زمان با امپراتور آلمان بود، به وزیر جنگ که در مقابل مجلس مسئول شناخته می‌شد واگذار شد. مصوبات رایشزتاگ پس از توشیح امپراتور قوت قانونی یافتند. اینک حکومت نیمه‌مطلقه ویلهلم دوم به نظام مشروطه

سلطنتی تبدیل و اشرافیت پروس عملاً از قدرت خلع شد. آنچه صورت پذیرفت با آرمانهای انقلاب بورژوازی سال ۱۸۴۸ مطابقت داشت. جنبش سوسیال دموکراسی آلمان چند دهه برای این اهداف مبارزه کرده بود، ولی همه اینها نه به وسیله قیام توده‌ها بلکه از طریق اقدام از بالا تحقق یافت.

این تحولات و عضویت دو تن از رهبران سوسیال دموکراتها در کابینه جدید (شایدمان و باوئر) نیز در اذهان توده مردم به صورت یک دگرگونی انقلابی انعکاس نیافت. به تعبیر براونثال، مؤلف تاریخ بین‌المللی، طبقه کارگر آلمان در این زمان به نوعی بی تفاوتی دچار شده بود. به گونه‌ای که فراخوان اتحادیه اسپارتاکوس در ۷ اکتبر ۱۹۱۸ خطاب به کارگران و سربازان در مورد تشکیل شوراهای کارگران و سربازان و به دست گرفتن قدرت حاکم بدون پاسخ ماند. حتی هیأت اجراییه داوران انقلابی - فعالان جنبش کارگری سوسیال دموکرات شهر برلین - در آستانه انقلاب (۲ نوامبر) با اکثریت ۳۶ رأی در مقابل ۵ رأی پیشنهاد اقدام برای آغاز انقلاب را رد کرد.

انقلاب آلمان به صورتی غیرمنتظره و از طریق قیام ملوانان کشتیهای جنگی، به صورت جنبشی خود به خودی و فاقد رهبری در شهر ساحلی کیل آغاز شد. جریان از این قرار بود که فرماندهان ارتش و نیروی دریایی علیرغم سیاست دولت مبنی بر آغاز مذاکره برای آتش‌بس، ظاهراً به منظور حفظ و نجات شرافت و افتخار آلمان در ۳۰ اکتبر تصمیم گرفتند در کانال مانش دست به تعرض نظامی بزنند و ارتباط انگلستان را با خاک اصلی اروپا قطع کنند.

ملوانان کشتیهای جنگی «تورینگن»^۱ و «هلگولاند»^۲ که به آنها دستور حرکت داده شده بود، از اطاعت سرپیچی کردند. در نتیجه اقدام نظامی امکان‌پذیر نشد و فرماندهی نیروی دریایی ۶۰۰ نفر از ملوانان را بازداشت و به دادگاه صحرایی تسلیم کرد. به دنبال آن ملوانان سایر کشتیها که بیم داشتند هم‌قطاران‌شان اعدام شوند، روز ۴ نوامبر سر به شورش برداشتند و شورای سربازان را تشکیل دادند و کنترل شهر کیل^۳ را به دست گرفتند. کارگران کشتی‌سازی این شهر نیز دست به اعتصاب زدند و شورای کارگران را تشکیل دادند. ظرف سه روز تمامی نیروی دریایی (یکصد هزار

1. Thuringen

2. Helgoland

3. Kiel

نفر) به آنها پیوست و شورش سراسر نوار ساحلی آلمان را فراگرفت و به داخل کشور هم اشاعه یافت و نیروهای زمینی نیز به آنها ملحق شدند.

در ۷ نوامبر ۱۹۱۸ حزب سوسیال دموکرات اکثریت باواریا کارگران مونیخ را به تشکیل گردهمایی در چمنزار ترزی فراخواند. سوسیال دموکراتهای مستقل که در این ایالت گروه کوچکی به شمار می‌رفتند نیز به آنها پیوستند. هدف از این گردهمایی ابراز مخالفت با کارشکنی سران ارتش در کار آغاز مذاکرات آتش‌بس بود. در این گردهمایی کورت ایسنر^۱ رهبر سوسیال دموکراتهای مستقل، در میان ابراز احساسات شدید کارگران و سربازان جمهوری را اعلام کرد و فردای آن روز شورای کارگران، سربازان و دهقانان باواریا وی را به سمت نخست‌وزیر دولت ائتلافی، متشکل از سوسیال دموکراتهای اکثریت و اتحادیه دهقانان، انتخاب نمود.

روز ۹ نوامبر که خبر سقوط خاندان سلطنتی باواریا و اعلان جمهوری در مونیخ به برلین رسید، کارگران کارخانجات بزرگ برلین دست به اعتصاب زدند و ده‌هزار نفر از آنها به سوی عمارت رایشزتاگ روانه شدند. در اینجا فیلیپ شایدمان یکی از رهبران حزب سوسیال دموکرات اکثریت جلو پنجره عمارت در مقابل کارگران ظاهر شد و سخنرانی کوتاهی ایراد کرد و آنچنان دستخوش احساسات شد که سخن خود را با ندای «زننده باد جمهوری» خاتمه داد. اقدام شایدمان به منزله پایان دوره امپراتوری و آغاز حکومت جمهوری در آلمان بود. دولت جمهوری اولین دولت سراسری پارلمانی و دموکراتیک بود که در آلمان تشکیل شد.

در ۱۰ نوامبر شورای کارگران و سربازان برلین بزرگ که در محل سیرک بوش^۲ برلین با حضور سه‌هزار نماینده جلسه تشکیل داده بود، به نمایندگی از طرف تمامی مردمی که در انقلاب شرکت جسته بودند، شورای کارگزاران خلق را به عنوان دولت انتخاب کرد. این شورا ائتلافی از رهبران دو حزب سوسیال دموکرات اکثریت (ابرت، شایدمان و لاندسبرگ^۳) و حزب سوسیال دموکرات مستقل (هازه، دیتمان و بارت) بود. در کنگره سراسری شوراهای آلمان، که در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸ در برلین تشکیل شد، سوسیالیستهای اکثریت، اکثریت شکننده‌ای داشتند. در حالی که پیشنهاد

1. Kurt Eisner

2. Busch

3. Landsberg

چپها برای سپردن قدرت به شوراها با ۹۸ رأی موافق در مقابل ۳۴۴ مخالف رد شد، کنگره شوراها مقرر داشت که دولت کارگزاران خلق انتخابات عمومی برای تشکیل مجمع ملی را ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ برگزار کند. دولت کارگزاران خلق که پس از خروج نمایندگان حزب سوسیال دموکرات مستقل منحصراً متشکل از رهبران سوسیالیستهای اکثریت بود به یاری بقایای ارتش امپراتوری و یگانهای دفاعی داوطلب (مخالفان انقلاب)، کارگران انقلابی را در همه‌جای آلمان سرکوب کرد و به علت وجود جو انقلابی در میان کارگران شهر برلین تصمیم گرفت مجمع ملی را در شهر کوچک وایمار برگزار کند. در ادامه همان ائتلاف قدیمی میان سوسیال دموکراتها، حزب کاتولیکی مرکز و لیبرالها بر سر کار آمدند.

آرتور روزنبرگ در سال ۱۸۸۹ در شهر برلین متولد شد و در دانشگاه فریدریش ویلهلم برلین به تحصیلی در رشته‌های تاریخ باستان و باستان‌شناسی پرداخت. او از جمله شاگردان ادوارد مایر، مورخ شهیر دوره باستان، بود.

روزنبرگ در سال ۱۹۱۳ رساله دکتری خود را با عنوان «دولت ایتالی‌گرهای باستان، پژوهشی در باب نظام اولیه لاتینها، اوسکرها و اتروسکها» به پایان رسانید. سپس برای احراز سمت استادی دانشگاه رساله دیگری تحت عنوان «مقدمه‌ای بر مآخذشناسی تاریخ رُم» تدوین کرد و تا سال ۱۹۳۳ و روی کار آمدن هیتلر به ارائه درسهایی درباره تاریخ باستان در دانشگاه برلین اشتغال داشت.

زندگانی نسبتاً کوتاه آرتور روزنبرگ با یک دوره پرتلاطم از تاریخ آلمان و جهان مصادف شد که طی آن دو جنگ جهانی و انقلاب آلمان و فرورپاشی نظامهای کهن سلطنتی اتفاق افتاد.

او در حزب سوسیال دموکرات مستقل عضویت داشت و پس از انشعاب در این حزب، در سال ۱۹۲۰، به همراه اکثریت اعضا و فعالان حزبی به حزب کمونیست آلمان پیوست و یک دوره چهارساله نماینده این حزب در رایش‌تاگ بود. وی در دوره نمایندگی مجلس فعالانه در کمیسیون تحقیق رایش‌تاگ در مورد علل شکست آلمان در جنگ جهانی همکاری کرد. پس از قدرت یافتن استالینیستها در حزب کمونیست و تلاش برای به اصطلاح بلشویزه کردن حزب کمونیست آلمان و تبدیل

آن همانند سایر احزاب کمونیست به ابزار سیاسی دولت و وزارت خارجه شوروی، روزنبرگ به همراه بسیاری دیگر از برجستگان جناحهای چپ و راست حزب کمونیست آلمان چون روت فیشر^۱، کارل کورش^۲، آگوست تالهایمر^۳، هاینریش براندلر^۴ و دیگران از حزب کمونیست آلمان اخراج شدند یا از آن کناره گرفتند. روزنبرگ پس از جدایی از حزب کمونیست هم خود را صرف فعالیتهای آموزشی و پژوهشی کرد. انتشار کتاب تاریخ پیدایش جمهوری آلمان ۱۸۷۱-۱۹۱۸ در سال ۱۹۲۸ موجبات شهرت وی را فراهم آورد.

کتاب دیگر وی با نام تاریخ بلشویسم یکی از نخستین تحلیلهای علمی در این زمینه به شمار می‌رود که طی آن ماهیت و کارکرد حزب بلشویک با دیدی نقادانه بررسی شده است.

پس از به قدرت رسیدن حزب نازی، روزنبرگ نیز همانند بسیاری دیگر از روشنفکران ناچار به جلای وطن گشت و به انگلستان پناهنده شد و در دانشگاه لیورپول به تدریس تاریخ باستان پرداخت.

در سال ۱۹۳۴ رساله‌ای تحت عنوان «فاشیسم به مثابه جنبش توده‌ای، اعتلا و فروپاشی آن» تدوین کرد که در شهر کارلسباد در چکسلواکی انتشار یافت. سپس به نوشتن ادامه تاریخ پیدایش جمهوری آلمان پرداخت که تحت عنوان تاریخ جمهوری وایمار شناخته شده است.

آخرین اثر وی دموکراسی و سوسیالیسم، تاریخ یکصد و پنجاه سال اخیر در سال ۱۹۳۸ منتشر شده است. آرتور روزنبرگ در همین سال به آمریکا عزیمت کرد و به عنوان استاد در کالج بروکلین به تدریس پرداخت و در ۷ فوریه ۱۹۴۳ در سن ۵۴ سالگی زندگی پرثمر وی به پایان رسید.

آرتور روزنبرگ در زمان عضویت در حزب کمونیست آلمان از جمله برجستگان جناح چپ این حزب به شمار می‌رفت. او همانند بسیاری از همفکران خود هوادار اعمال سیاست انقلابی در راه تحقق آرمانهای سوسیالیستی بود و سیاستی را که حزب کمونیست آلمان مطابق مصالح شوروی پیش گرفته بود از بنیاد غلط می‌دانست.

1. Ruth Fischer

2. Karl Korsch

3. August Thalheimer

4. Heinrich Brandier

به نظر وی از زمانی که حزب کمونیست آلمان به پیروی از سیاست اتخاذشده مسکو، شیوه مبارزه انقلابی را کنار گذاشت و به فعالیت سیاسی و سندیکایی در چارچوب قانونمندیهای جامعه بورژوایی روی آورد، دیگر علت وجودی خود را از دست داد؛ زیرا حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز همین شیوه را اعمال می‌کرد و لغاظیهای انقلابی حزب کمونیست آلمان نیز هیچ‌گونه تغییری در این واقعیت پدید نمی‌آورد. در واقع حزب کمونیست آلمان با داشتن ده‌هزار عضو و میلیون‌ها هوادار و رأی‌دهنده، به تعبیر آرتور گسترلر، به «غول اخته‌شده‌ای» تبدیل شده بود که هیچ کار مؤثری از آن ساخته نبود و نمی‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در صحنه سیاست آلمان ایفا کند.

از نظر منتقدان، آرتور روزنبرگ پس از جدا شدن از حزب کمونیست در دیدگاههای پیشین خود تجدید نظر کرده و در بسیاری از موارد کوشیده است سیاست اعمال‌شده رهبران سوسیال دموکراتها را توجیه کند، تا حدی که روایت وی از تاریخ جمهوری وایمار را به مثابه تلاشی در جهت توجیه سیاست سوسیال دموکراسی در دوره انقلاب و جمهوری تلقی می‌کنند. قضاوت در مورد نظریه منتقدان روزنبرگ در چارچوب این مقدمه امکان‌پذیر نیست.

اهمیت اثر آرتور روزنبرگ در این است که وی با تکیه بر اسناد و مدارک معتبر بسیاری از برداشتها را که به صورت جزمهای تاریخی درآمده بودند، مورد سؤال قرار داد. چهره‌ای که وی از انقلاب آلمان ارائه می‌کند، تصویری نزدیک به واقعیت است. انقلاب آلمان با همه آن شوراها، کارگران و سربازان و پرچمهای سرخ و شعارها و لغاظیهای انقلابی، در ماهیت امر انقلابی بورژوایی برای تأمین حقوق و آزادیهای مدنی، دستیابی به نظام پارلمانی و دموکراتیزه کردن کشور بود.

به علاوه او با انتشار این اثر موفق شد پرتو روشنی بر ضعفهای جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی آلمان بيفکند و نارساییهای آن را در زمینه عدم توجه به یک‌رشته از مسائل اساسی جامعه آلمان چون مسئله ملی، ارتش، حیات اقتصادی کشور و غیره به درستی نشان دهد؛ کاستیهایی که سرنوشت این جنبش و کشور آلمان را رقم زدند. تاریخ جمهوری وایمار آرتور روزنبرگ از جمله بااهمیت‌ترین آثار است که در مورد این دوره پرحادثه از حیات کشور آلمان تدوین شده است. انتشار این کتاب با اقبال بی‌سابقه در محافل آکادمیک و علاقه‌مندان به حوزه سیاست و تاریخ مواجه

شده است، به نحوی که ترجمه حاضر از روی چاپ بیستم آن که در سال ۱۹۸۰ انتشار یافته، صورت گرفته است.

در پایان از دوستان ارجمند، آقایان سیدهاشم موسوی، دکتر مهرداد ترابی نژاد، دکتر یوسف اباذری و سرکار خانم هُما رفیعی مقدم و سرکار خانم فهیمه صمیمی که در این کار مرایای داده‌اند سپاسگزاری می‌کنم.